یادداشت

کاشفان فروتن شوکران، درمجری فیلترفشان‌ها

برای نت‌درمانگرم سعید

صادق زنگنه

«هروقت به من پیام می‌دهی، تنم می‌لرزد. دیگران همین که بتوانند اینستا و یوتوب یا بازکند، خیال‌شان راحت است. تو می‌آیی و می‌گویی ارور فلان کوکل دارم، خانه خوشمندم به فنا رفته، نمی‌توانم اوقتی خانه نیستم» یه گلدان‌ها آب دهم یا برای میشول تلویزیون روشن کنم. یا می‌گویی غذا روی کارگ بوده ولی VPN قطع شده و غذایت نپخته». یا لحنی درمانده ادامه می‌دهد: «انگار فراموش کرده‌ای در خاورمیانه هستی! این چیزهایی که می‌خواهی در آمریکا هم رایج نیست». می‌پرسم: «چرا سرور آمریکا نمی‌گیری که این مشکلات را نداشته باشیم؟». جواب می‌دهد: «دور است و کران، پینگ هم در دیوار، مرگ بر لانگ‌دیستنس».

در همین حال، رؤیایی را متصور شدم که در آن خاورمیانه بهترین جای دنیاست و دنیای فناوری در همسایگی ما: «درست می‌گویی. کاش به‌جای سلیکون‌ولی، کوکل و باقی شرکت‌های هایی‌تک در دره ینجنیر بودند. اون سازند پیچای بیچاره (مدیر کوکل) هم آخر هفته‌ها با موتور می‌رفت هند سری به نه‌بایاش می‌زد. ما هم آخر هفته از مرز هرات می‌رفتیم آنجا گشت‌وگذار؛ شاید هم از کوه مشکل‌ا یک قابلی‌پلو و چایکنگی می‌خوردیم و یک کوشی آبغوش یا کاراتنی اصل از دکان ایل می‌خریدیم و می‌آمدیم. دیگر داستان قاچاق کوشی هم وجود نداشت که دولت بیاید رجیستری برای آن کیسه بدوزد. البته لابد یک راهی برایش پیدا می‌کرد؛ مثلا عوارض سفر به افغانستان را چند برابر می‌کرد».

بااین‌حال، سعید خیلی باحوصله است و کنجکاو و خوره یادگرفتن چیزهای تازه. پس از غر ملایمش می‌گوید: «یکبار حالا برایش دو! و درمانی پیدا می‌کنم» و در اولین فرصت مشکل اینترنت و VPN من را علاج می‌کند. از ایرو است که من اینستا را «نت‌درمانگر» (کسی که شبکه بیمار ما را درمان می‌کند) می‌نامم. حقیقتا «فیلترشکن‌فروش» عنوانی درخور برای اشخاصی با این میزان دانش و تخصص و تلاش نیست. «نت‌درمانگر» هم کیوسک و هم محترمانه. اگر هم از طبقه الیت ونک به بالا هستید، می‌توانید ایشان را «نت‌تراپیست» صدا کنید. البته آدم خوب و بد در همه مشاغل وجود دارد؛ بعضی از ایشان مثل موتوری‌ها یک چیزی را می‌فروشند و کارش را می‌گیرند و می‌روند، پاسخ‌گو هم نیستند. آنها «ساقی‌نت» هستند. من یک ساقی‌نت خوب هم دارم که آسمش نعمت است. نعمت هم در کارش حرفه‌ای است، اما می‌فروشد درمی‌رود و سؤال هم بیرمی، قهر می‌کند.

اما افسوس. ای کاش چنین نبود. ما عادت داریم رنج‌هایمان را به شوخی می‌گیریم. اگر چنین مشکلاتی روی شبکه نبود، این استعدادها چه شگفتی‌ها که نمی‌آفریدند. با این همه پول و زمان و انرژی چه کارها که نمی‌شد کرد! هزینه‌ای را که دولت برای فیلترینگ می‌کند، جمع کند یا هزینه خرید VPN از طرف مردم. این مبلغ را ضرب کنید در میزان ساعتی که فیلترچی و نت‌درمانگر صرف این کار می‌کنند و استعدادهایی که شگفتی‌ها می‌آفریدند. با این همه پول و زمان و انرژی چه کارها که نمی‌شد کرد! هزینه‌ای را که دولت برای فیلترینگ می‌کند، جمع کند یا هزینه خرید VPN از طرف مردم. این مبلغ را ضرب کنید در میزان ساعتی که فیلترچی و نت‌درمانگر صرف این کار می‌کنند و استعدادهایی که به‌جای پرداختن به خلق و توسعه، جای رفع و رجوع مشکلاتی هدر می‌رود که دولت‌ها برای رشبکه ایجاد کردند. به‌جای «کار راه‌اندازی» افراد داشتیم «کارآفرین»، ایلان مسک‌هایی که اینترنت را توسعه می‌دادند، نه پیتزه‌های فیلترشکن.

این جمله را بارها از مسئولان شنیده‌ایم که تحریم‌ها، ما را توانمندتر کرده است. نمی‌دانم چقدر به حرف خود ایمان دارند. اما یقین دارم که فیلترینگ نه‌تنها باعث شده نت‌درمانگرها همیشه در حال یادگیری و به‌روزکردن دانش خود باشند، بلکه دانش مردم هم در این حوزه بالا رفته است. همه در تلاش هستند یک قدم از فیلترینگ جلوتر باشند؛ از تحریم‌ها نیز.

ما مردم معمولی باید کار با ابزار جدید دورزدن را که نت‌درمانگرها در اختیارشان ما می‌گذارند، یاد بگیریم. کمی از شبکه و محدودیت‌های اپراتورهای مختلف و... بدانیم. نت‌درمانگرها نیز هر روز، در نبردی تفس‌گیر با فیلترینگ، راه‌های جایگزین دسترسی را کشف می‌کنند. آنها با دانش و خلاقیت خود، نیض فضای مجازی را زنده نگه می‌دارند و اجازه نمی‌دهند جریاد دانش خاموش شود. قهرمانانی کمنام که برای گردش دانش و اطلاعات می‌جنگند. کاشفانِ فروتنِ شوکران در مجری فیلترفشان‌ها.

این کشتی و واکنش‌ها سابقه‌ای طولانی دارد و مربوط به دیروز و امروز نیست. ما مردمانی هستیم اهل گفت‌وگو، منتقل شنیدن و دیدن تازه‌ها. ما معروف بودیم به یادگرفتن، حتی اگر در چین باشد. ما در چهارراه تمدن‌ها قرار داشتیم. هرکس از این مسیر می‌گذشت، ما به خبر تازه‌ای می‌دادند و قصه‌ای از سرزمین‌های دور می‌گفتند. همین اشتیاق در سرشت ما باقی مانده و ما را یکپر احبار و اطلاعات تازه از سراسر جهان گرده است. این رفتار را نمی‌توان از ناخودآگاه جمعی ما پاک کرد. بااین‌حال، سنگ‌اندازی در راه اطلاع‌رسانی نیز کم‌سابقه نیست. قبل از اینترنت، ماجراهایی مشابه. فرصت‌سوز و حرف‌آلود دیگری دامن‌گیر ما بوده است.

در روزگاری نه‌چندان دور، پرده سینما تنها روزنه خیال و رؤیا بود، اما اشتیاق دیدن، از مرزهای مصنوعیت بیش‌تر نمی‌رفت. در آن گوران محدودیت، گروهی دل به دریا زدند و ویدئو را به خانه‌ها آوردند. آن روزها ویدئو، کالایی مصنوعه بود. کمی جرئت داشت در ملاءام از تماشای فیلم بگوید! اما در بستوی خانه‌ها، پنهان از چشمان تاریکی، تصویر مصنوعه سینما، به همت افرادی کمنام، ای پتو پیچیان، به دست مشتاقان می‌رسید. اینان، قاچاقچیان شادی و خیال بودند، نزدان لذت مصنوعه سینما.

سیس، عصری نو فرارسید؛ عصری که امواج از آسمان به خانه‌ها آمدند. تصاب‌های ماهواره، فرشتگان نجات اطلاعات بودند. غلغلکنندگان پرچم اطلاع‌رسانی بر بلندای پشت‌بام‌ها. هر رسیور ماهواره، دریچه‌ای بود به جهان رنگارنگ خبرها و دیدگاه‌ها. خانه‌ها، نه‌تنها تکنسین‌های فنی، بلکه معماران آزادی اطلاعات بودند. بسرای مصنوعیت ماهواره تلاش‌های بسیاری شد، اما در انتها دولت بود که خسته شد و دست از این بازی بی‌ثمر برداشت.

سوال اینجاست: حاصل این همه کشمکش در این سال‌ها چه شد؟ چه دستاوردی نصیب‌مان شد؟ نسبت از تکرار آزموده‌شدنی خطا؟ با این‌همه هزینه که دولت‌ها کرده‌اند، این‌همه انرژی و استعدادهایی که بر سر مصنوعاتی پرنشدنی تلف شد، کجا را فتح کردیم؟ چه را دادیم و چه ستاندیم؟ افق قاضی، ما دیگر بر شده‌ایم و افسوس، در بر همان پاشنه می‌چرخد هنوز!

گفت‌وگوی محمدرضا یزدان‌پرست با تهمینه میلانی

مردم ایران مطالبه‌گر شده‌اند

تهمینه میلانی، زاده شهریور سال ۱۳۳۹ است: کارگردان سینما، کنشگر حقوق زنان و دانش‌آموخته معماری. او سینما را با منشی‌گری صحنه در تیم مسعود کیمیایی و فیلم خط قرمز آغاز کرد و تقریبا بیشتر حوزه‌های هنری را تجربه کرده است. در تمام سال‌های کار سینمایی همراه همسرش محمد تیک‌نین بوده و در بی تحصیلات هر دویشان که مهندسی معماری است، فعالیت در این حوزه را هم به شکل حرفه‌ای پی گرفته است. او فیلم‌های شاخص بسیاری در مقام نویسنده و کارگردان در کارنامه دارد که برایشان جوایز بسیاری گرفته؛ از سیمرغ بلورین جشنواره فیلم فجر خودمان تا جوایز بین‌المللی از جشنواره‌هایی همچون فیلم لس‌آنجلس، قاهره، ژنو و آسیا یاسیفیک. با او از دیروز سینما تا امروز و جامعه صحبت کرده‌ایم.

مهمان گفت‌وگوی ما خانمی است که در آتش‌ش، به‌شدت مدافع حقوق هم‌جنسان بوده و سعی داشته عمیقا و فوراً آدم باشد؛ تهمینه میلانی! احساس می‌کنم صدایتان گرفته است.

بله کمی صدمه دیده‌ام.

می‌توانید دلیلش را برایمان بگویید؟

شاید برای شروع بحث به نباشد بگویم اسم دختر ما زیناست. ژینا یک اسم کمیاب کردی است. روزی که مسر در تلویزیون تصویر ژینا امینی را دیدم که مُرد، صدایم به گل رفت و دردمزه برگشت. آن صدایم بهتر شده. شوکی که به بدنم وارد شده بود تأثیرش را در صدایم نشان داد. ما رباث نیستیم. انسانیم و هر اتفاقی که در این جامعه می‌افتد تأثیرش را بر روان تک‌تک ما می‌گذارد و خب بدن من این‌طور واکنش نشان داد. ماتسفانه به خاطر همدلی و همدردی‌ام، من را به دادگاه هم کشاندند. در دادگاه صدایی برای حرف‌زدن نداشتم. می‌گفتند چرا پست گفاشتی؟ من به قاضی گفتم خیلی عجیب است حس می‌کنم اینجا هستم به خاطر اینکه انسانم و عاطفه مادری نشان داده برای دختری که جلوی چشم‌م می‌افتاد و فوت کرد. آن دختر، هم‌نام دختر ما ژینا بود. ژینای ما شش‌ماه‌ونیمه به دنیا آمد و الان یک خانم مهندس موفق است.

مانند مادرش که شاید کمترکسی بداند مهندس است.

(با لبخند) بله. همسرم هم اُشریکت است و دخترم هم مانند ایشان اُشریکت شده، ولی الان آمریکاست و خیلی هم درکارش موفق است. به خاطر فشاری که در ارشاد به من وارد آوردند و کیسه آبم پاره شد، ژینا قرار بود تیرماه به دنیا بیاید که فروردین به دنیا آمد. «ژن، زندگی، زن» ژینا را به این اسم می‌شناسند ولی در واقع شکوفه‌ای است که زود به دنیا می‌آید و نشان زندگی است، ما هم به این دلیل این اسم را پیدا کردیم. آن اتفاق که افتاد بر فزیک و روان من تأثیرش را گذاشت و صدمه جدی دیدم.

در طول این همه سال کار کردن خیلی تحت فشار بوده‌اید. به نظرتان به خاطر تنگ‌نظری‌های بی‌حدوحساب است یا نوع کارهای شما؟

شک نکنید که فضای هنری ما پر از انسان‌هایی است که به عنوان کارشناس به سیستم نظر می‌دهند و چون اعتماد به‌نفس بنایی دارند، خیلی‌هایشان حسود هستند...

و از جایگاه‌هایشان هم می‌ترسند.

در مورد مدیران بحث نمی‌کنم. از کارشناسانی می‌گویم که همکار خودمان هستند. مثلا کارگردانی را دیده‌اام که به او آتش می‌دهند و خیلی رک می‌گوید چرا به اصغر فرهادی اسکار دادند؟ به جای اینکه به او افتخار کند. یا مثلا می‌گوید بدترین کارگردان سینمای ایران تهمینه میلانی است! متحیرم که چرا برای داوری‌های بین‌المللی دعوت می‌شود. این حرف‌ها از یک نگرش ساخته نمی‌آید. از آدمی است که اعتمادبه‌نفس به‌شدت پایینی دارد و حسود است. با علم روان‌شناسی آموزش می‌توان این طور تحلیل کرد. این آدم کارشناس می‌شود و به میدانی که داشم عوض می‌شوند نظر کارشناسی می‌دهد. معلوم است که آنها هم در مورد افرادی مثل من ذهنیت اشتباه پیدا می‌کنند. من که دائم در دفتر آنها نیستم تا با شخصیتم آشنا شوند. اجازه بدهید یک داستان عجیب برایتان بگویم. یک بار یاسیوت من را در فرودگاه امام‌گرفته بودند و گفتند باید به جردن بروید. کسی که قرار بود با من صحبت کند آقای ۳۰ سالهای بود. در اکه با یک بزرگ و وارد شده یک لحظه ترسید. گفتند بخشید برگردم بعدا بیایم؟ گفت شما تهمینه میلانی هستید؟ گفتم بله. گفت شما که خیلی خانم محرومی هستید. این جمله عجیب است که؟ گفتم منظورتان چیست؟ گفت مغز من را بر گردوه بودند! از اینکه ایران در ژرار دنو شود میز را روی سر تو خواهد زد. این خیلی درناک و عجیب است. باور کنید کفتوگوی ما پنج دقیقه هم طول نکشید. من را ثدم در بدرقه کرد و باسیوریم را هم با احترام داد. چرا حیا باسیوریم را گرفته بود؟ شاید برایتان جالب باشد. دختر من هنگ، هشت سالگی به سوک «واکنش ینجم» در سوئیس تحقیق علمی را گرفته بود. ژینی. ژینی جشنواره که من را دعوت کرد، گفتم دختر من تازه به کلاس اول رفته و می‌خواهم هر روز خودم او را به مدرسه ببرم، چون می‌خواهم مسئولیتی را که می‌پذیرم عملی اجرام دهم. روزهای پایانی فستیوال که داورها تلفن زدند و دادند. ژینا گریه به نام لُبو و همسرش ماسیمو. آنها همچاریزه را به تمامی گرفتند و گفتند فیلم تو برنده بزرگترین جایزه فیلم سوئیس شده است. گفتم یک شب بیا. حساب کردم که شنبه مراسم است و فقط یک روز از دخترم دور می‌شوم. تمعدخب به زنو رفتم. شنبه آنجا بودم و همان روز پرواز کردم و آمدم تا یکشنبه صبح صحنه تایید را بدهم. چون ساعت سه صبح پرواز به ایران می‌رسید. وقتی رسیدم من را در فرودگاه نگه داشتند و اجازه ندادند به صحنه دخترم برسم. حدود ساعت ۱۱ به خانه رسیدم. سؤال گرم جارباسیوت من را می‌گیرید و جرا من را نگه داشتند؟! گفتند شما در سوئیس یک‌روزه چه کار داشتید؟ می‌خواستم توضیح دهم که چون مادر هستم و حس مادری عمیقی دارم و بچه‌هام کوچک است. دلم نمی‌خواست صبح را از دو بارنامه...

دروافع انسانی‌ترین نبت را با سوءتفاهمترین حالت ممکن برداشت کردند...

بله و باسیوریم را بگیرم. همین اقای گیه فکر می‌کرد تا من وارد اتاقش شوم میز را توی سرش خواهم کوبید. عذرخواهی کرد و تا دم در بدرقه کرد.

احتمالا به شما گفتند تا کمیتی برای پیگیری پرونده به رسم اجازه بدهید؟

دادید!؟ چون برای آقای کیمیاسی هم از این سوءتفاهمات درست شد.

در مورد من این اتفاقات نمی‌افتد.

حواستان است.

مسئله حواس نیست. ببینین من تصمیم گرفتم در ایران زندگی کنم. برایم خیلی مهم است که در ایران زندگی کنم و دلم نمی‌خواهد جمع کنم دیگری بروم. طبیعتا رعایت‌های لازم را انجام می‌دهم که به من صدمات بی‌قانونی وارد نشود. من از اول همین‌طور بودم. یعنی کسی نتوانست من را تغییر دهد. تغییراتم در جهت دانش بیشتر بوده. بنابراین رعایت می‌کنم. البته در زندگی خصوصی‌ام مرا متاثر نمی‌کند. اما دیگری هست. ولی در مورد فضای حقوقی جامعه حداقل یک شال کوچک داشتم. خلاف آب و دامن یا کت و شلوار می‌پوشیدم و لزوم به پوشین مانتو نداشتم و رعایت می‌کردم. اعمدت دارد که برای من تصمیم می‌گیرند و در آن جهت هم مبارزه می‌کنم. آن بحث دیگری است که شما می‌خواهید که صاحب فکر هستید یا یک تفکری مبارزه کنید. ولی چون در فاقون گفتند شما باید رعایت کنید هم رعایت می‌کنم.

بعد از «تبعه پنهان» دستگیر شدید؟

فیلم در حال اکران بود که دستگیر شدم.

و به چه علت؟

اساتیل جالبی دارد. فیلم «تبعه پنهان» آن‌طور که آقای جیرانی به من گفت اولین فیلم سیاسی بعد از انقلاب است. این فیلم به مسائلی می‌پرداخت که می‌توانست راه زمانی فکر می‌کردم سینما خیلی کوچک‌تر از این است که تأثیر بگذارد. دلیل اینکه سینماگر شدم این بود که حس می‌کردم چرا ما را برای تماشایش می‌برد. زن‌هایی نمیش می‌دهد. چرا زن‌ها تحقیر شده‌اند؟ چرا خانه‌دارند یا چرا اصلا نمیشون دیدم. فکر می‌کردم من باید مبارزه‌ای شوم که مسائل افراد نادیده گرفته‌شده را بگویم. ولی باز هم فکر نمی‌کردم سینما آن‌قدر تأثیرگذار باشد. اتفاقا این اتفاقی را زمانی که «دیگه که چره» را ساختم و تأثیرش را در جوان‌ها دیدم و بعد از «دو زن» دیدم، متوجه شدم که چقدر تأثیر دارد.

شما این شاخ و شانه‌ها را کشیدید؟

مطلقا. در فیلم «تسویه‌حساب» آقای اکبر عبدی افتخار داده بود یک رل کوتاه برای فیلم بازی کند. به من گفتند آقای عبدی ۱۲ ساعت و مثل تو شش صبح سر صحنه نیست. من هم‌زمان با فرود کریم سر صحنه می‌آیم.

امروز هم زندگی را جمعه آمدید.

من ساعت شش صبح بیدار می‌شوم. مگر اینکه شب خیلی دیر خوابیده باشم یا مناسبتی باشد. پرسیدم آقای عبدی شما که آن‌قدر دقیق و سوفت هستید، چرا دیر می‌آیید؟ نکته جالبی به من گفت. گفت ما را افیش می‌کنند و کریم می‌شویم و کارکردان ساعت ۱۲ می‌آید. وقتی می‌بینم شما ساعت شش آمده‌اید معلوم است که شما هم. همزیبنه‌هایی که بر رامی گرفته‌اند تا خانواده‌ای که نیمه‌مدرن باشد. شما وقتی مهربان هستید و خودمان را درجه‌ار تک‌تک ایران داریم، اینها هم احترام کرده و رابطه می‌دارند.

و سرکار اهل داد و بیدا نیستید؟

اصلا.

ولی سخت‌گیر.

دیسیپلین دارم. سخت‌گیری با دیسیپلین خیلی فرق دارد. سروقت بیایند و بروند. بداخلاق نیستم. سربه‌سرشان می‌گذارم و می‌خندانمشان. فاضه‌گذاری‌ها داریم. وارد حریم خصوصی هم نمی‌شویم. حتی روز اول تذکر دادم ممکن است در کروز عاشق شوم. لطفا تحقیر از گروه. میل ندارم در کروه جوک بی‌تعریف شود.

عاملی بوده که عاشق شده و ازدواج کرده باشند؟

الان بادم نیست کجا هنرمندان معلولحال هستند. گفتم اگر حرمی بوده مجازات شده و نیاز ارزندگی می‌کنم که کار کند. همدیگر را در مطلقا محرم نیستند. فاضی خودش هم خدماتش گرفت و من را تبرئه کرد. یکی می‌خواهد در داخل این سیستم هم به برداشت شود. مثلا من خیلی عکس‌های بهتری داشتم ولی آنها هنرپیشه‌ها را تشخیص دادند. مثلا با براهنی و آدم‌های مهم سیاسی عکس داشتم. من با خانم کار عکس داشتم. به آنها توجه نکرده بودم چون نمی‌شناختند. مثل اینکه فقط هنرپیشه‌ها را می‌شناختند.

یک محاکمه طولانی چندماهه به خاطر چهارتا عکس داشتم. عکس‌هایی که فرار هست هم‌ستم من را به خاطرشان خلاق بدهد. خیلی غمانگیز است. من اصلا باورم نمی‌شود. اتفاق نمی‌دادند من آزاد رفتن‌گی کنم و آزامش را از من گرفتند. بعضی وقت‌ها به من می‌گویند شما چرا حرفت را خوله. به آمریکا فرستادی؟ می‌دانید چرا؟ دلیل وحشتناکی دارد. آن‌قدر من را تهدید به مرگ و اسیدپاشی کردند که در حوزه‌ها فقط فیلم نسازم تجربی که نداشتم. واقعا همینه می‌ترسیدم اینها یک روز از این کارهای انتقام بکنند و دخترم صدمه ببیند. دخترم ۱۸ سالش شد به پدرش گفت می‌خواهم هفت بود و ایشان ۷:۳۰ می‌آمد می‌گفتم شما اجازه ندارید الان بیایید. می‌گفت من سوپراستار این مملکت هستم. می‌گفتم خب باشید باید سر وقت بیایید. خانم این من را به مزنش دعوت کرد. گفت روی من حساب کن. هرکس به تو بیشنهاد کار می‌دهد به من بگو. تو زن بالرزشی هستی و این سینما به تو احتیاج دارد.

شنیده‌ام خیلی مادری و مهربانی می‌کرد.

زن باسوادی بود. خانم این بانوی عجیبی بود. تمام گالری‌های هنری را می‌رفت. فیلم‌های فجر را می‌دید. با بچه‌های سینما دوست بود. همه هنرمندان قدیمی را به منزلش دعوت می‌کرد و من همه را آنجا می‌دیدم و دوستی‌های عمیق ایجاد می‌شد. مثلا آقای ملک‌مطیعی دوست خوب من بود. خانم سپیده، شورانگیز طباطبایی. بوری بیانی همه دوستان من شدند. همین‌طور آقای وحدت ... من را مثل دختر این می‌دیدند.

آقای کیارستمی به خانم این می‌گویند شما ممنوع‌الفعالیت شده‌اید ولی همه جا هستید. می‌گوید من ممنوعم اما اهل این فیلم‌ام. همقبیله‌ای‌هایم که من را کنار نگذاشتند.

نمی‌دانم آقای کیارستمی به ایشان چه گفته. ولی چون آقای کیارستمی از دوستان بسیار نزدیک من و همسرم بود، آن زمان معمولا خیلی در خانه‌مان می‌نشستم. خانم اشرف‌الدین و آقای کیارستمی عدم همدیگر را در مثال و جمعه آخر هر سال در منزل آقای فرمان‌آرا می‌دیدند. جالب است که آقای کیارستمی در موزه خانم اشرف‌الدین حاضر می‌شد. لباس‌پوشیدن و نشستن خانم این‌طور نمی‌فاخر بود. آقای کیارستمی به من گفت بنا - خانواده و دوستانم من را بنا صدا می‌کنند. این را نگاه کن. بین بنا دوست و زنم دوره‌ده. ولی معلوم است هواپیماست که زنمی دوره‌ده. این‌قدر این خانم خوشرو و متشخص بود. خیلی هم باسواد بود و در مورد همه چیز اظهارنظر می‌کرد.

تا درباره گذشته صحبت می‌کنیم و هنوز به حامیانتان هم اجازه نرسیده‌اید. کیوا شما درک مراسم تقدیر از آقای بهزوزنوفی در آمریکا شرکت می‌کنید...

دو بار.

برایتان حواشی درست شد؟

خیر. یک بار در لس‌آنجلس شرکت کردم که هفت هزار نفر جمعیت آنجا بود و برایم خیلی شوک‌آور بود که گفتند هایلایت برنامه من بودم و مثل اینکه خیلی خوب حرف زدم. یک بار هم تا اقای فرمان‌آرا به تورنتو رفتیم. در مورد آقای بهروز بوقونی مشکلی پیرایه ایجاد نشد.

حدس نمی‌زدید که مشکلی ایجاد شود؟

خیر. قبل از اینکه بروم، اتفاق نشنیدم که جدا بروم...

چه کسی تشویق کرد؟

خودم. خودم را تشویق کردم. دلیل داشت. فیلم‌های من این شانس را داشت که در آمریکا مخصوصا کالیفرنیا اکثرا عمومی‌ها و یعنی بعضی جزء موفق‌های سینما بود. فیلم‌های ایرانی را آنجا نمایش نمی‌دادند. مثلا دو زن، واکنش پنجم، سیوراسار. آقای بنوقی همیشه لطف می‌کرد از سانفرانسیسکو یا بوراز یا ماشین برای افتتاحیه فیلم‌های من می‌آمد. الان هم یکی از بهترین دوستان من هستند. واقعا جنتلمن است. یک روز منزل خانم همه سرشار بودیم. من، آقای وقوفی و همسرش. همسر هماجان از ما عکس گرفت. لباس من باز نبود اما آستینم حلقه‌ای بود. رجانیوز عکس را در خبرگزاری ایسنا و یلیه چاپ کردند. درواقع اولین عکس بی‌حجاب من حدود ۳۰ سال قبل چاپ شد. درحالی‌که من هیچ‌ضد قانون را رعایت نمی‌کردم و در کنشور خودم بی‌حجاب نبودم. یعنی روح به اصلی اسی کار را گردید! آقای وقوفی گفته بود خانم میلانی جزء مهمانان باشد. من الان به اتوای متوسالانی از ایران با کمال میل رفتم. به روز نمی‌توانید ستاره درست کنید. ۲۶ سال است که انقلاب شده. فرزند هنوز برای مردم فرود است. بهروز بهروز است. مردم یک نفر را با دوست دارند یا ندارند.

به قول شاه «به یک دو جلوه نمی‌کرد کشت کاغذ باد» و به جهز خرسه هرکه می‌پرانندش». با رسانه و پول می‌توان ستاره درست کرد اما به زور نمی‌توان ستاره را در قلب مردم کرد.

بله. منظور من ستاره محبوب است. بهروز بوقوفی به کردن این سینما حق دارد. مطمئن‌ام که کیمیایی و کیارستمی، همچنین خداییامیز مهرجویی و بیضایی به برای خودش سالاری است و دوست عزیزم آقای حاتمی که متأسفانه الان اینجا نیست. محبوبیت و جایگاهی که این افراد داشتند دلیل داشت. پول می‌دهند. هزاران کارگردان می‌آیند ولی چون هنری نمی‌بینند که ارزش ماندگاری داشته باشد. تلویزیون تیزرهایشان را بخش کند و تیزرها را پخش نکند. تأثیرش از بین خواهد رفت. ولی هنوز هم می‌بینم که مردم کورش‌ها را قیصر را تماشا می‌کنند. چون اینها در قلب مردم است. ماندگاری دلایلی دارد. شما یک بازیگر مثل فروزان ندارید. نمی‌گویم بازیگران ما بی‌ارزش هستند. ولی ستاره‌های مثل فروزان نداریم. در جایگاه خودش خیلی درست عمل کرده. خوب هم بازی کرد. بنابراین آقای وقوفی که گفتند. من با کمال میل رفتم و هیچ برخورد تند هم پیش نیامد.

احتمال نمی‌دادید در صورت شرکت‌کردن، اینجا برایتان مشکلی درست شود؟

تصمیم‌مان را گرفته بودید.

نه. من حجاب داشتم. حرف‌هایی که می‌زدم به کسی ربطی نداشت و کاملا در مورد تغییرات اساسی کرده است. بادم است دوره‌ای که بعد از انقلاب دانشگاه رفتیم و چهار سال زندگی جوانان هم‌نسل من کاملا تعطیل شد و بعد برگشتیم، حتی هم‌کلاسی‌های پسر از ترسشان با ما حرف نمی‌زدند. آدم‌هایی که مثل خواهر و برادر، رفیق و دوست بودیم. شرایط خیلی بد بود. رویوش‌ها تا بیان یا.

تأکید داشتید که درباره دو نکته بیشتر صحبت کنید؛ یکی تعریف و بازیابی امید به جامعه چون ناامیدی مطلق برابر با مرگ است و ما محکوم به امیدواری هستیم. ولو در شکل حداقلی. دیگر اینکه در فیلم‌هایتان هم این دغدغه مشخص است که من این فیلم را بسازم تا اثرگذار باشد. این دو مورد برایتان جدی‌تر از بقیه موارد بوده است.

زمانی فکر می‌کردم سینما خیلی کوچک‌تر از این است که تأثیر بگذارد. دلیل اینکه سینماگر شدم این بود که حس می‌کردم چرا فیلم‌هایی که مادرم ما را برای تماشایش می‌برد، زن‌هایی نمیش می‌دهد. چرا زن‌ها فقط رقاص خانه‌دارند یا چرا اصلا نمیشون دیدم. فکر می‌کردم من باید مبارزه‌ای شوم که مسائل افراد نادیده گرفته‌شده را بگویم. ولی باز هم فکر نمی‌کردم سینما آن‌قدر تأثیرگذار باشد. اتفاقا این را زمانی که «دیگه که چره» را ساختم و تأثیرش را در جوان‌ها دیدم و بعد از «دو زن» دیدم، متوجه شدم چقدر تأثیرگذار است. ما سطوح‌هایی داریم که برای هر مذهب و هر ایدئولوژی و هر حزب و سازمانی صحبت می‌کند. یک مقدار با من صحبت کرد. دید فیلم‌هایش را متوجه شدم. فیلم‌های آمریکا را می‌شناسم و دغدغه کرد فکت شما که انجام دادید و بعدا به دانشگاه کلا تعطیل شد من را شما بیش از شانه‌ها را کشیدید است؟

شخصیت آقای وثوقی بود و تأثیری که در هنر گذاشته بود. این شخص من است که تصمیم می‌گیرد بوم یا نرم. کسی نمی‌تواند به من بگوید چه کار کنم.

عکستان چطور درست زیاورنیسر؟

داستان تلخی دارد. دو ماه با همسرم در آمریکا بودیم و زمانی که برگشتیم، حس کردم رفتار سرایدار دفترم با من عجیب شده بود. حدسم این است که مارد من را خالی کرده بودند. خانه چاکسانی خالی کرده بودند. بماند ...

یعنی نمی‌خواهید در موردش صحبت کنید.

نه. چون نمی‌دانم.

دزد آمده بود یا کسی از دفترتو به شما خیانت کرده بود.

خیر. از جهای بالا. یکی عکس را نداشت. رجانیوز کس عکس را چاپ کرد و بعد از آن همراه همسرم به دادگاه رسانه در مدای ارک رفتیم. رئیس آن دادگاه رفتار بسیار نامناسبی داشت. گفتند هر دو عکس‌هام من برای چه به اینجا آمده‌ام؟ گفت من از شما عکس‌هایی دارم که اگر انشان همرستان بدهم همین الان شما را طلاق می‌دهد. گفتم ناراحت شو و گفتم امکان دارد. همین الان این عکس‌ها را برایم نمش بدهد؟

۱۰ سال است می‌خواهم ایشان طلاقم بدهد قبول نمی‌کند. این عکس‌ها شاید گرفتنا باشد. همسرم خندید. عکس‌ها خندده‌دار بود. مثلا یکی از عکس‌ها من و خانم گوکوش بودیم؛ به قاضی که جقدر هم رفتار خوبی داشت. گفتم شما جرا عکس شو نفر خانم بی‌حجاب را نگاه می‌کنید؟ این عکس کجا چاپ شده؟ در فضای مجازی تا به حال عکسی را من و خانم گوکوش ندیده‌اید؟ عکس شخصی بوده. عکس من با خانم بنایی، این و شورانگیز را داشتند. گفتند شما جرا به خاطر این عکس‌ها من را محاکمه می‌کنید؟ گفتند اینها هنرمندان معلولحال هستند. گفتم اگر جرمی بوده مجازات شده و در ایران زندگی می‌کنم که از در بدن مطلقا محرم نیستند. قاضی خودش هم خدماتش گرفت و من را تبرئه کرد. یک بار هم برای فوت قضاییه هم این نکته جالب باشد. من خیلی عکس‌های بهتری داشتم ولی آنها هنرپیشه‌ها را تشخیص دادند. مثلا با براهنی و آدم‌های مهم سیاسی عکس داشتم. من با خانم کار عکس داشتم. به آنها توجه نکرده بودم چون نمی‌شناختند. مثل اینکه فقط هنرپیشه‌ها را می‌شناختند.

ولی درنهایت اکران شد.

غیر از حواشی‌ای که گفتید، تلاش برای سر الما هم حساسیت وجود داشت که به سن تکلیف رسیده و مبل نداشتم فقط بود برایم.

درساره تأثیرگذاری صحبت کردیم. مورد دیگری که درباره‌اش صحبت بودید و می‌خواستید صحبت کنید چه بود؟

شما در شاخ و شانه‌ها را کشیدید است؟

بله. البته در نشانه‌ها خانم خدیجه قدس‌قفی هستند.

گفتند که حاج‌خانم گفتند حتما به شما منتقل کنیم که تنها فیلمی که اینجا نمایش داده‌ایم و همه نمره عالی دادند. فیلم «واکنش پنجم». چون درباره حق مادری بود. بعدها یکی از نمایندگان مجلس این فیلم را در مجلس نمایش داد. اگر خانوادن باشد بحث بر سر این بود که چرا بعد از فوت همسر (مرد)، حضانت بچه‌ها به عهده زنش برگردانده می‌رسد. مثلا یک زن تحصیل‌کرده دکتر با معلم که شاغل است، چرا نمی‌تواند فرزندش را نگه دارد؟ قانون عوض شد و بی‌دلیل‌ترین بحث شد که قانون تصمیم بگیرد حضانت بچه‌ها با مادر باشد و باعث و بدبرزگر. فهمیدم این کارها خیلی تأثیر دارد. شاید آزار و اذیتشان به من به خاطر این تأثیرات بوده باشد. مرا چند نفر از دفتر حاج‌خانم تماس می‌گرفتند که چین جمله‌ای را بگویند. اتفاقا متوجه شدم به‌ویژه فیلم «واکنش پنجم» در خانوهای خانواده‌های سنتی‌تر خیلی اثر گذاشته و اتکار آنها شخصیت حاج‌مضدر را خیلی بیشتر تجربه کرده‌اند تا خانواده‌هایی که نیمه‌مدرن یا نیمه‌سنتی هستند.

در بین کارهایتان اتکار حال و هوای سیوراسار را بقیه فرق دارد؛ به چهن چهرهای در عالم سینما اشاره کردید.

دخترم زنن زیاد در حال نوجوان شدن بود و مسائل نوجوانان را دنبال می‌کردم. دخترانه نوجوانی به من مراجعه کرد و کفت یکی از سیوراسارهای معروف ایران، ایشان را سوار خودروش کرد و بیشنهاد جنسی به او داده است. این اتفاق از خیلی منفی‌ای بر من گذاشت. روی این موضوع تمرکز کردم و متوجه شدم فقط در مورد سیوراسارهای سینما نیست. البته سیوراسارهای ما که خیلی خوب هستند. یک نفر اشرف‌ضد دید. در بین سیوراسارهای ورزشی و مسئولان سیاسی که جایگاهشان یک‌شبه رشد کرده نیز از این سوءاستفاده‌ها ایجاد می‌شود. سیوراسارتیک فیلم سمبلیک است. در این فیلم در مورد افرادی صحبت می‌کنیم که جایگاهشان جایگاه خیلی نیست. عمدا این را گذاشتم که شک کنند بلاخره درست در است یا نه. ورای هم بود که هر فیلم‌نامه‌ای می‌دادم می‌دادم رد می‌شد. آقای فیلم‌نامه‌ای را از ظرف ارادت رد شده بودن رد یک کرد خیلی جیز دیگه. حتی فیلم‌نامه جنگی که نوشتم و تا مرحله ساخت هم رفتیم ولی کار را متوقف کردند.

این فیلم‌نامه‌ها دخل دمعتان می‌دادند و نمام؟

بله. چه کار می‌توانم بکنم؟

**نمی‌خواهم به شما سانسور تحمیل کنم و